

متن پرسش

با عرض سلام خدمت شما استاد عزیز و گرانقدر: ان شاء الله همیشه در پرتوی لطف روز افزون حضرت حق باشید. در راستای جایگاه خلاقیت و طریقت آن، راهنمایی بفرمایید لطفاً. خیلی ممنون. «فتبارک الله احسن خالقین». خلاقیت از حقیقت است و حقیقت خود خلاق است. خلاقیت از روحی است که در خاک دمیده می شود و در راستای انسانیت معنی می دهد. و انسانیت از «فاذا سوئته نفخت فیه من روحی» است و روح هم مقامی است نزد حقیقت. از آنجایی که تسویه کردن یعنی متعادل کردن، پس ابتدا باید تعادلی برقرار شود تا روحی از نور حقیقت به اثر تعلق گیرد. اما اختلاق نسبتی با حقیقت ندارد. خلقی که با امیال نفسانی صورت می گیرد و نه انسانیت. از طرفی روح بخشی بنیان هنر است و مصنوعی بودن صفتی است که هنرمند از آن دوری می کند، و چنین اثری اگر آراسته هم بشود، تکلف است و زمینه ی روح بخشی نمی شود. آیه ۸۶ سوره ی صاد می فرماید: «بگو: من از متکلفین نیستم که خود را به چیزی آراسته سازم که در من نیست. و از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم.» و تکلف یعنی آراسته شدن اثر به چیزی که حقیقتاً در اثر نیست. و اینکه چگونه سینما و انیمیشن می تواند از تکلف به دور باشد و فقط تکلیفش را انجام دهد اهمیت دارد. وقتی رجوع حقیقی در مسیر فرایند وجود داشته باشد، خود حقیقت در صحنه است و خلاقیت تجلی اوست و در هر تجلی، غیر از خود او در صحنه نیست و هنرمند فقط تکلیفش را انجام می دهد. از طرفی تصاویر ضبط شده توسط دوربین واقعی نحوه ایی از حضور روح در جهان تکوین و تشریح را به نمایش می گذارد و دوربین «هست» را تصویر برداری می کند. اما دوربین در فضای نرم افزاری انیمیشن از «نیست» تصویر برداری می کند. دوربین با فضای کمیت گرا و اطلاعات محور نرم افزار درگیر است. و از جهان سراسر کمیت و کد نویسی نرم افزار الهام می گیرد. هر چند می تواند از شبیه سازی تصویر برداری کند، اما با شبیه سازی کمی نیز به دنبال روح بخشی و جان بخشی کیفی است و شبیه سازی می تواند، چشم اندازی بر ساحت تدبیر روح باشد. اما بر مبنای «لیس کمثله شیء» اثر هنری حقیقی فراتر از شبیه سازی است و تجلی و خلاقیت در جلوه ای نو، ظهور می کند. از طرفی یک اثر انیمیشن که بر مبنای کمیت استوار است برای اینکه به بیان کیفیت نزدیک شود، می تواند با صفت مبالغه ظاهر شود و در صفت بسیار و بی نهایت روح را تجسم بخشد، تا نور حقیقت در او تجلی کند. و همین صفت بی نهایت است که اغراق آمیز جلوه می کند. اغراق نه به معنای افراط و تفریط در ظاهر و باطن که نشان از عدم تعادل دارد، بلکه به معنای غرق کردن در وحدت و تعادلی بی نظیر، که ساحت مخاطب را از کثرت عبور می دهد و به وحدت می رساند. هر چند انیمیشن تلاش می کند از

ضرب آهنگ شعر هم استفاده کند تا بر شدت وحدت بیافزاید، اما تعادل صفتی است که در انسانیت و جامعیت تجلی می‌کند. اغراق در تعادل، به معنی شدت بخشیدن به کمالات انسانی و غرق شدن در حضرت حق که غرق شدن حقیقی است. در حرکت شوقی عبودیت و حرکت حبّی حضرت حق، عبد فانی می‌شود و نور «یا خَلّاق» تجلی می‌کند. نگاهی مستغرق در طلبِ تجلیات، افقی را برای خلاقیت حقیقی می‌گشاید. خلاقیتی از جنس محبّت. و انعکاس چنین محبتی، روح هنرمند را در بیان به جوشش در می‌آورد و جلوه‌ایی از حقیقت رخ می‌نمایاند. و جنس محبت یعنی آیات سوره‌ی انسان «سه روز روزه داری اهل بیت و اطعام یتیم، مسکین و اسیر با افطار در هر سه روز، فقط به خاطر محبّت حقیقت» و چنین محبتی خیال انگیز است و مصرع «خیالش لطف های بیکران کرد» از حافظ، نشانی از خلاقیت چنین خیالی است. از طرفی شدت و ضعف از خصوصیات حرکت حبّی است. مانند تجلی حقیقت برای حضرت یعقوب در استشمام بوی پیراهن از دور و ندیدن چاه کنهان. به هر صورت هنرمند از روحی که در خود می‌شناسد خلق می‌کند و وقتی با نور جامعیت در روح خود آشنا باشد خلاقیت حقیقی رخ می‌دهد. و غرق شدن ضرب آهنگ حقیقی به خود می‌گیرد. و مخاطب در مواجهه با اثر از خود جزئی و یا ناخودش عبور می‌کند و در جامعیت حقیقی اثر غرق می‌شود و خود حقیقی اش را به جامعیت می‌یابد. و خلاقیت روح بخش و نور بخش انقلاب اسلامی می‌تواند این چنین باشد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! به گفته جناب مولوی: «غرق حق خواهد که باشد غرق‌تر». و در این رابطه می‌توان گفت در بستر انقلاب اسلامی شهدا مظاهر فرارفتن هرچه بیشتر به سوی حقیقت بوده‌اند هرچند که متهم به اغراق شوند. آری! این‌جا اغراق به معنای غرق‌شدن غیر از اغراق به معنای افراط است و در خلق اثر هنری وقتی که هنرمند اثری را در وجه نهایی آن خلق می‌کند می‌خواهد بنیان‌های آنچه ما در پیش رو داریم را به ظهور آورد، هرچند که مانند شهدا متهم به اغراق شود. نه! این اغراق نیست، این همان بیشتر حضور یافتن است و همان‌طور که متوجه‌اید شعر و یا انیمیشن و یا داستان، بنای توجه به آن حضور بیشتر را دارا هستند و اگر شاعر فرمود: «در شعر مپیچ و در فن او/ چون اکذب اوست احسن او». همین مطلب را که به یک معنا نفی شعر است با سرودن شعر به ما می‌رساند و البته شاعر وقتی در حضوری برتر سخن خود را به میان می‌آورد سخن کذبی نگفته است، بلکه وجه متعالی و باطنی موضوع را با ما در میان گذاشته است تا خیال ما را بپروراند همان خیالاتی که «عکس مه‌رویان بستان خدا است». موفق باشید